

وحکمت نابلد ماند و باز حمایت تدین سبب با کاند و نصرت اسلام بفهم خود که فرزانه
است میفرمود و آن موافق اسرار شریعت نمی افتاد فعلی بود که همه حمایت
بے محابا سے و سے مسترد سے شد و بجائے فضیلت لغویت افراط پر میگشت و
آنحضرت صلعم مجاز و شخص از حضرت الہی بود کہ با مکتوفین قتال متعرض
قتال نشود و بالیشان بحسن خلق و کونئی پیش آید چنانکہ او تمام میفرماید لاینباء

المؤمن الذین لم یعلموکم فی الدین ولم یخرجوکم من ديارکم ان تبرؤم و قسطوا
الیم قاطب و یا شروہم علامہ دمیری در حیوة الحيوان تحت لغت الضرب
آورده روی الدار قطی و البیہقی و شیخہ الحاکم و شیخہ ابن عدی عن ابن عمر

فی حدیث مطول ان النبی صلعم کان فی محفل من اصحابه اذ جاره اعرابی من بنی
سلیم فقال یا محمد ما اشمکت الشار علی ذی لجمه ا کذب منک فلو لانا لسنین
ال حرب عمو لا لقتلتک و سررت بقتلک الناس اجمعین فقال عمر بن الخطاب

یا رسول اللہ و حتی اقلک فقال صلعم لا اما علمت ان الجلیم کاد ان یکون نبیا
التم یعنی اعرابی در محفل اقدس حضرت مقدس آمدہ چنین اثر از خالی کرد کہ
زمان در محاوره خود از تو اسے محمد کاذب ترینی باشند اگر مرا عرب بچول نام
مہرناوی البیتہ ترا قتل کردی و تمام مردم بقتل تو مسرور گشتند و خطاب
گفت یا رسول اللہ صراحت فرمائی کہ اور آتش سازم آنحضرت فرمودند ای
نبی دانی کہ ہر آنہ تعلیم فریب است کہ نبی بشود و انتہی ازین روایت باوہ آیت
بنا و ہ طردہ کہ نمردہ ترک شدہ کہ حدیث ترمذی کہ فرمود رسولی صلعم
و کان بعدی فی الکباب عمر بن الخطاب و حدیث ثانی ترمذی ان رسول اللہ

قال لفتکان فیما قبلکم من الامم ناس محدثون فان کنین فی اُمتی باحد فانه عمر
 از سر قلم و سر پا باطل است چه عمر خطاب پرگزیم نبود آنچه مقدمه سیرت
 ہے البیاد است بلکہ غلیظ الثور و سنی الکلام و قبل از فہم مراد تکلم سیرت
 التفریر باجماع صحابہ و صحابیات و امہات المؤمنین بود چنانچہ صحیح و مناقب
 عمر الثور است کہ صحابیات قریش بعد گرفتہ انتہا افتظ و اخلظ و درازانہ انتفا

و ترندی و مستدرک حاکم مذکور است فقال النائل اللالی بکر السخلف علینا عکلا

غلیظاً ولوق ولینا کان اقلظ و اخلظ فالتقول لربک اذا القیة وقد استخلف علینا
 عمر و کذا فی ریاض النضرة و تاریخ خمیس و تاریخ الخلفاء و غیرہ و محشی مشکوٰۃ
 کہ در ان ایچہدیش صحیحین مذکور است در معنی افتظ و اخلظ کہ اسے کہیہ اللافظ
 و سنی الکلام یعنی زیادہ گو و بکلام و سریع الانتقام بودن عمر قبل از فہم
 مراد صاحب کلام حدیث اقرع موزن عمر است کہ گفت بعثنی عمر الی

الاسقف (وہو عالم النصارى) یا فی اخبار مایاتی من الامانی قد عو

فقال لہ بل تجدی فی الکتاب قال نعم قال کیف تجدی قال اجک قرنا

قال قرن علیہ الدرۃ فقال قرن من قال قرن حدید امین مشہد یعنی عمر
 ز اسقف پر سید کہا یاد رکتب ذکر مرامی بانی گفت آرسے فرمود چگونہ است
 گفت قرن است پس دتہ بروی برافراخت و فرمود قرن چو چیز است
 شلخ آهن و این تہ تا و این تہ و متابی در انتقام قبل فہم و مراد
 جلم و تحمل و پردباری و شیوہ عجل است سعدی میفرماید سہ کہ عجیب کار
 شیاطین بود پس این چنین شخص کی مشابہت بسیرت البیاد میارود و

کثیر اللفظ و سنی الکلام ہم بود برائش کے سزاوار است کہ حدیث ان اللہ

جعل الحق علی لسان عمر و قلبه آورده شود مگر آنکه از خدا شرم و از نبی ارزی

بزار و طرد نشانزد و هم در صحیح مسلم و کتاب زکوة باب اعطاء المؤمنین

مروی است عن سلمان بن ربیع قال قال عمر بن الخطاب قسم رسول الله

قسما فعلت و التبریر رسول الله لغيره لا اذ كان الحق به منهم قال التبریر یروق

بین ان لیسکون بالفحش او یعلو فی قلبت بیا عمل یعنی عمر فرمود که رسول خدا

تقسیم مال بوفتہ القلوب می نمود من گفته که یا رسول الله برائے غیر از ان ای

منیدهی که آن مقدار ترا زمین با بیاضند آنحضرت فرمود که این از بهر احتیاج

و ایند که سوال بفرماید که هر دو احتیاج نیست و دیگر در ارات یا با بهر احتیاج

تسوة یا بی نوع اجتهاد عمر که گفت کارن الحق به منم بر او فتیله در بهر قسم

و در زمان تمبر همیشه تیوک مروی از اصحاب با صفت قرآن قرآن را بدین عالم

میفرمود و در مداریم النبوة منقول است که عمر خدا را گفت یا رسول الله

سبب حق این است ای که او از قرآن تیران کند تر می داند و عزائم قرآنی

و نماز مردم میشود و همه بنام فرمود الی غیر بگذا اورا نیز که در سینه او آمده است

بهرت کننده بسوی خدا و رسول و انتهی از بیجا طاهر شد که هر که عبادت الی الله

رسول می شد قبل از او بر تو عیبک باشد و الی غیره از آنکه تا نور و اما آنحضرت

فرمایند و آنرا نشانده با آنکه در این است که یا عمر ایستاد و سے الی الله

يا بېر دو وجه آخرين زيرو بوي ميان آمدني و همين مقررين بصواب است و طروا
مجموعه آمو و مقدمه قرطاس بعد تقولات و دراز کار عمر خطاب گفت با وليا و

خود قتل عليه الوجع و عندكم القرآن حسبكم كتاب التذليل قوله قال رسول الله
قوسوا في تقي بقدر الحاجة بنا كما موفى الصالحين و نقله عنها صاحب المشكوة

يعني براسه بريند و در قالب آمده و نزد شما قرآن است شمارا كتاب التدر
كافي و دين است رسوله صلعم فرمود و از نزد من بر خيزيد و بيرون رويد و

اين هم اخراج بعد در اسك حسبكم كتاب التدر اين سبب صا و رشده است
صا و رشده است و در اسك حسبكم كتاب التدر اين سبب صا و رشده است

تقليد بقوله حسبكم كتاب التدر في هذا اين رقا و الباطل را كس و هو لازم
شده و طروا و هم انكه در منتخب كثر العمال و در ذكر خلافت ابي بكر مذکور

است عمر بن الخطاب لما عرض اليه صلعم بان ادعوا للصيغه و ادوات التبر ك
تايان اتصاف العده ايا انزل النسوة من در آراء التدر لا تسمون ما يقول

رسول الله فقلت يا رسول الله انزل النسوة من در آراء التدر لا تسمون ما يقول
اعني كقولك و اذا جمع ركنين على غنقه فجاز رسول الله و عمر بن قاهن خيركم

يعني گفت عمر بن خطاب رسوله صلعم فرمود كه كانه در ادوات تايان
تا براسه تايان نويسم نه هرگز بعد آن گراه نشويد پس زنان از پس پرده

تفقدت ايا تايان نشويد كه رسوله صلعم فرمود بايد چي گفتيم كه شايان مثل مصاحبا
يوسف هم باشيد رسوله صلعم فرمود چي گفتيم شايان انكباري

سے كند و در عقبه انكه اخراج كند و شايان بر گردان و اسوا و ميشو

پس آنحضرت فرمود و بگذارید آنها را هر آنکه ایشان از شما صحابه بهتر اند استی
این حکایت بهر علت که بخواهد ظهور جلوه افروزشد اما تقض راستی عمر و
خیریت این زنان از مردان صحابه از آن بودی است و طرد است
در صحیح بخاری در باب اللہو بالجراب نحو ما ثور است عن ابی ہریرہ قال

بینا الحیثہ یلیعون عند النبی بجر اہم دخل عمر فابوی الی الحصى فخصیم بہا
فقال دہم یا عمر یعنی ابو ہریرہ گفت کہ وقتیکہ حبشیان نزد رسول خدا با سکو
خود بازی میکردند عمر آمد و منحنی شد و سگریزہ برداشتن و بر ایشان انداخت

آنحضرت فرمود ای عمر بگذار آنها را التہ واقعہ این جبارت ہائے او آنست
کہ عمر برائے آنحضرت آداب سلطنت دینیوی میخواست آنچه از شعار نبوت
و صحابائے رسالت منافی بود لہذا رائے حمایت پیرائے او مردود و موشد
و طرد گشت و حکم آنکہ در لیا ب النقول فی اسباب النزول تحت آیہ

واذا را است ثم را است لعلما و ملکا کیرا مذکور است اخرج ابن المنذر عن عمر

قال دخل عمر بن الخطاب علی النبی و ہو را قد علی حصیر من جرید و قد اشرفی

جنتہ فبکی عمر فقال لہ ما یبکیک قال ذکر ت کسری و ملکہ و ہر منو ملک و صاحب

الحیثہ و ملکہ و انت رسول اللہ علی حصیر من جرید فقال رسول اللہ صلعم

ما ترضی ان لہم الدنیا و لنا الاخرۃ فانزل اللہ و اقرار است الایہ یعنی عمر

خطاب نزد آنحضرت صلعم آمد و در حالیکہ آنحضرت بر یوریاکی برگ خرما

خوابیدہ بود و اثر یوریاکی در پہلو او صلعم ظاہر آمد عمر بگریست آنحضرت

فرمود بچرا سب گریہ می نمائی گفت کہ مرا یاد آمد کسری و ملک او و ہر منو

صلوة جباره از قسم حوائش متن خبر است فلما یبایع بعد اجتهاد کما از خبر بقوله اخر عنی
 وقوله فصلی علیه رسول الله وقوله انی خیرت الخ طلائیه طاهر است و طرد لیس است
 و سوم آنکه رسول خدا صلعم در زمان قریب وفات میخواست که همه مدعیان میراست
 و حجاجان خلافت از مدینه تحت راکت اسامه بیرون روند تا در خلافت علی بن ابی
 طالب علیه السلام هرچی میباید چنانچه کابر صحابه را چنانکه در مدارج النبوة مذکور
 است تحت رایت اسامه فرمود و در ایشان صحابه بیشتره با لیمه بلو و عمر فاروق
 بنا بر اجتهاد جلب خلافت مکن و اقامت مدینه را واجب می دانست آنحضرت در تکذیب

اجتهاد و فرمود چیزی را چنانکه اسامه لعن الله من تخلف عنها کما رواه الشہرستانی
 فی کتابه الملل و النحل طرد لیس است و چهارم در مدارج النبوة مروی است بکلام
 طویل که رسول خدا صلعم در ایام فتح مکه طواف خانه کعبه نمود و بعد از آن در آنوقت
 آیات ربز میخواند عمر فاروق مانع آمد که در حضور رسول خدا صلعم در حرم شریف بخوانی رسول خدا
 صلعم فرمود ای عمر این شعری است در کفار گذران تراست از تبر لعدا من بعد التبر
 مشارکت فرمود که گوئی اینتی و طرد لیس است و پنجم آنکه در مدارج منقول است
 در واقعات مرض حضرت رسالت که رسول خدا صلعم را او که هر کس که متصف بصفه باشد
 باید که ظاهر سازد تا حق و سعادگی مروی بر خاست و گفت من دروغ گوئی و
 سنا فتم و هیچ ناشایسته نمانده الا آنکه از من جدا و ریافت فاروق اعظم گفت ای
 مرو خود را رسوا ساختی حضرت رسالت صلعم فرمود که فضیلت دنیا از فضیلت آخرت
 آسان تر است الخ حضرت کبار این اجتهاد فاروقی بهتر و شد و طرد لیس است و
 آنکه در مدارج النبوة است که ابو جلیف در ایام بدیگری گفت که ما پدران و

وترتیب پدید آوست و طرد لیست و پنجم راجعاً آنکه روی این عمر عن ابیراته
 ابروی خجسته طلبت منتهی شلات مانده ویتا رسال رسول اللہ صلی علیہ و آلہ و سلم
 چنانچه از من قلمت قال بل ہر تقد صاحب الکشاف فی قوله ومن اعظم شعائر اللہ
 فی سورۃ الحج و طرد سی ام راسے عمر آنکہ قل عمر للنبی یتیتا عن زیارة القبور و
 البکار ثم زرت (قبر اکرم صوم الفتح) و بکیت فعال قد اذن لی فیہ لفظہ اما ہم الازی
 فی تفسیر الکبیر تحت قوله تم و ما کان للبتی والذین آمنوا ان یتغفروا للشرکین ازینجا
 در یافت می شود کہ اکثر فتاوی فاروقی من تلقا کونفس بعضی بنا بر احکام سابقہ منسوخ
 جاری سے شدند اما تعرض وی باحضرت صلعم باہم شدت تاوانی بہ مرتبہ بحال شدت
 طعن واقع سے شد و ہوا کبر السلانہ علی النفاقہ کما فی اللہ و النحل للشیخ ستانی و طرد سی
 ویکم آنکہ علامہ واقفی در ذکر عنایم بنی قریظہ آورده کہ خطاب بحضرت رسالت گفت
 کہ بنی یاکان را ہیچ حصہ بکن چنانکہ در عنایم بدر فرمودی آنحضرت صلعم انکار نمود و فرمود
 کہ این بخاص برائے من است انتہی لخص ترجمہ عبارتہ پس واضح گشت کہ اجتناب فقہی
 عمر پیشہ مسترد می شد آری برائے تالیف او اچھے آنحضرت بجای آوردی انما موافقت
 برائے عمر نام کرد و برائش اجتناب در احکام شریعت قرار دادند و طرد سی و دوم
 در ذکر عنایم بنی مویذ و این مطرودات برائے خلافت ابی بکر علیہ السلام غیر منقطعہ ادا بتدای
 انانتہا زمان رسالت مانده اند اچھے متانی طاعت موجب توکم اجوا حسنا بود موافق
 قول مذکور الذیہ وان تتولو کما اولتیم من قبل الایہ ہر مرتبہ و ہر بار و ہر آن ظاہر و شد
 اور رسالت ششم در جہت حضرت پیغمبر از غزوہ خیبر جہت شمس بخاطر نماز عصر جناب
 امیر خیبر گریہ و زاری نمود و سولہ بود و بظہور آمد کہ ارواح جمہور المؤمنین و العلی السالین

مثل قاضی حیا فی و اعلمی و کون القسط فی مساویها ما یستلزم این اهل حق و عدل
علامات بگزیدگی و تکرار دلیل کرامت و افضلیت نشانه ولایت است که در تفسیر کرامت است
و آیه حلفی بر آن در یک سوره زیاد است و بیاتی بیانه و در رسال **مستقیم** سرودات
السلاسل بر آورده و سوره صمد بطا آنگه بگوید و افضل از عمر و بن العالمین میباشد

ایشان را تحت رایت عمر و قرار داید که آنکه می فرمود من استعمل بعلمای من معصیتی

ملک العصابة من هو ارضی فتمت فقد خان الله و رسوله و خان المسلمین کما فی
ازالة الخلاف من الاستدک المما کم پس دعوی افضلیت مطلقه ابی بکر و عمر ازین مأمور
تحت رایت عمر و معاصن نیامنیاً گردید فاقم و طرف تراست که فاسد و آیه الطیغ

و الطیغ الرسول اول الامر منکم بر غم ایند اهل بیت روایت دارند که مراد اولی الامر
امر اولی الامر است طاعت امیرالمؤمنین مثل اطاعت پیغمبر واجب بر آمد و درین سرودات

السلاسل عن خطاب مرتکب معصیت امیرالمؤمنین گردید گویا که معصیت پیغمبر خدا نمود
آنچه بر سهیل بود چنانچه در خارج محدث دهلوی ماثور است که چون بنزد یکی دشمن رسید

و دست شدند و سر ساخت بود مسلمانان خواستند که آتش کنند که بر آن گرم شوند
و ایشان را عمر و از آن منع کرد و باران از نهنی بتنگ آمد و شکایت بنزد ابوبکر صدیق

بروند ابوبکر با عمر و درین باب سخن کرد و گفت هر کس که آتش روشن کند او را در آتش
اندازم آورده اند که عمر بر عمر و انکار کرد و سخن درشت گفت عمر و گفت ای عمر تو ما سرشده

که سخن من بشنوی و فرمان من بری ابوبکر یا عمر گفت او را بحال وی بگذار بدرتیک
رسول و صلعم و یاریا امیرت گردانید مگر بهت آنکه و مصلحت جریب نیکو میداند و او

پس انکلام سخی صدیق مطلب دیگر بود نیکو براید که عمر و معاصن بنقر خیر الناس افضل

بعض انصار عن الظاہر کثیر جمع مقید سوم است و دوم آنکه جهان اکابر صحابه که علی زعم
 القوم مکل الایمان بودند همواره بر سوم جاہلیت پیوسته است بلکه در تفسیر عقائد ایشان پیوسته
 شدن بلکه طینت آنها منحصر بر جاہلیت گردیدین بشواهد شستی تحقق است و فهرست شواهد
 رساله تحف الساہی نقل آورده ام مگر بضرورت مقام جاہلی شواہد اینها که صحابه بر سوم
 جاہلیت اشارت مینمایم که در صدر گذشت که در خطاب میل خاطر را اختیار اہل کتاب با
 منادی حضرت رسالت پناہی چنان میدانست که نہی پیغمبر و روی برگزاشد و خودی حتی که
 در زمان خلافت خودش از کعبہ حبار و اسقف عالم نصاری رجوع می فرمود و غایت
 دستہای شوق خاطرش بر آن آورد که جلب خلافت در سقیفہ پراہ فلانت کلمات الجاہلیت
 فرموده است چنانچہ طبری در قصہ سقیفہ نسبت بسعد بن عبادہ گفته ثم وثب عمر علی سعد

و وثبوا علی سعد و تابع القوم علی البیعة و بالغ سعد و کانت فلانت کلمات الجاہلیت و در
 فعل انصار و مهاجرین هیچ فرقی نبود و خود بدولت حضرت عمر در خطبہ معروف گشته فرمود
 است انما کانت بیعة ابی بکر الصدیق فلکذہ لکن التذوقی شرأ اگر این بیعت سقیفہ
 بنا بر سبیل المؤمنین مینمود و بقوله تم و لا ینصح سبیل المفسدین واقع نمی شد بجا و وقتی
 شرأ قاتل حمتمی گفت ولم یفل کذلک و چونکہ حضرت رسالت تنبیک میدانست کہ
 این کسان در جلب خلافت دینوی حسب عادت ایام جاہلیت برقع اصوات و کثرة
 لقطات بقر و استیلا بر طلب بیعت خواہست کرد و صلحا را بکہدنن مغلوب خواہند نمود و
 تحریف احراق بیت ستولی خواہند شد لهذا درین حدیث اشارت اتباع سلف من
 کان قبکم فرمود این چنین تهدید و اختیار بسیار بفرض انتباه از آنحضرت صلعم وارز
 شده است و همه آنها بشیر یا احداث صحابه است فدیرو تامل بعین الرشاد و درین

سال ہجرت ۳ آنکہ اخرج ابو داؤد والنسائی فی سننہما عن سعد بن ابی وقاص قال لما
 كان يوم الفتح آمن رسول الله الناس الا اريدوا لغوا مراتان فيم ابن ابي سرج فاحتجاب
 عند عثمان فلما دعا رسول الله الناس الى البيعة جاب به عثمان حتى وقف على رسول الله صلعم
 فقال يا نبی اللہ یا نبی اللہ ففرق راسه فنظر اليه كل فک یا ابی ان بی اللہ تم بالک بعد
 ان اللہ تم اقبل علی اصحابه فقال ما کان فیکم رجل شیء یقوم الی ہذہ حین رانی کتفت یدی
 عن سبیۃ فقیلتک فقالوا ما ندی ما فی نفسک الا اومات الیتا لعلیک فقال انہ لاشیء لینی
 ان تمون لہ فانتہ الا حین قال ابو داؤد وکان عبد اللہ اخا عثمان من الرضا فبعضی یوم
 فتح ہر گاہ قریش مکہ را آنحضرت صلعم اما ان داؤد کہ چہاں لغز از مردان و وقتان تا ترا و در ان
 عبد اللہ بن سعد بن ابی سرج ہم بود پس او نیز و عثمان منعتی گشت پس وقتیکہ رسول خدا
 صلعم قریش را بر اسے بیعت طلب فرمود عثمان اور آورد و نزد آنحضرت صلعم ایستاد
 کہ و گفت یا نبی اللہ ان عبد اللہ بیعت بگیر پس آنحضرت صلعم سر بالا فرمود و نظر کرد و از
 بیعت او ہر مرتبہ براتو باز پتر اخی و درنگ بہر تہ سوم بیعت گرفت و بعد از ان باصحا
 ہر شاہ فرمود کہ در شام و مور شہید نبوہ کہ بقتل ابن ابی سرج قیام نمودی وقتیکہ
 مر و بد کہ گفت یہ ان بیعت او نمودم گفت کہ ما درایت نکردیم آنچه در دل تو بود چرا با ایما
 نظر سودی بہشم خود آنحضرت فرمود بر اسے نبی سزاوار و لایق نبود کہ چشمک زنی نماید
 بود او و گفت کہ عبد اللہ بن سعد برادر ضامی عثمان بودہ انتہی از بیجا و وفا فاکہ جیہ
 بیعت انما اول ما عن فیہ است کہ عثمان عنی مقابل حب قومی احکام قرانی و رسول
 نبی و الی سجوی نبی خرید قال سد تم ما کان للیتی والکذین امنوا ان یتغفروا واللشکر کلین
 و یوکانوا اولی قہابی یعنی بر اسے نبی و بر اسے مومنین سزاوار نیست کہ شفاعت مشرکین

دورین سال مستحکم تکمیل عدالتان ممکن فی الارض بعد وفاتشک استخلاف

بی نصیب و بقرین الان بوم فتح مکه جلوه افروز عالم شهبود گشت که تیل ازین حال زار اهل اسلام
از شدت بعضی کفایتش در ترسناکی گذشت چنانکه او تم سیر فرمایید و از کور و اذات تم قلیل استضعاف

فی الارض تخافون ان یخطفکم الناس و اولکم و اولکم بنصره الایه یعنی یا و ناید هرگاه شما قلیل
و ضعیف بودید و رارض مکه خوف مینمودید که قریش شما را دستبرد خواهد نمود پس او تم شمار اچاگو

داد و بصرت خود نماید فرمود و اتم و اکنون که از فتح مکه تصرف و تکلن اسلامیان بر اکنه کفایتش و
مشکرین حوالی مکه بوجه امن کافی حاصل گشت و امیر المومنین علی بن ابیطالب با شارت حضرت

رسالت بالا و دوش پیغمبر بوده از طاعتها و حرم کعبه تمام صفا و مروه بتازامی شکست و در بدایح
النبیة ما لورا است که طی مرتضی کرم وجهه بعرض رسانید که بسیار سواران شتر پا و کوسید که بر کتف من بند

و این اسنام را فرود آر آنسر فرمود یا علی ترا طاقت برو داشت : بت نیست تو پا و کوسید که بر کتف من
و این کار بکن علی امتثال الامر بید و بر کتف است و ل نه او و آنرا فرود نزن تا درین حالت حضرت

از روی پرسید که خور آنچه می یابی گفت بسیار سوز است چنانکه من میخیم که سبب کشوف شد گویا سوز
بسیار عرش رسید من و هر چه هست در میان من است : ای ای سرش فرمود و علی خوشتر

تو که کار چه می کنی و چندان حال من که با تو می کشی است که اگر چه مراتب عالمین بلای طالب که کسی
بدر زمانه رسیده است و این اربع نفرین در این اخصیبت است که بالاتر از ان مستصواب

نشد و خواجه عیار (امیر) نیز میفرمود : ای ای سرش فرمود و علی خوشتر
بر سر تاج منی که آنی گو که سراجی که با تو است : یک قاضی است : ای ای سرش فرمود و علی خوشتر

النبیة است که آنحضرت میسلم می کرد که در سینه شریف و از : شارت به به ان میگرد و میفرمود
ببار الحق و ذوق الباطل ان الباطل کان زینة الخوی و زیواندن آنحضرت این آیه شریفه کا

ظهور القیامه آنوقت است که در آیه استخفاف آمده بدین معنی که چهار سلسله و در حق باصنام استخفاف
 و این بجهت استخفاف دلالت واضح و دردی که امر و زوال استخفاف فی الارض و قاش که اسلام
 آمد در ارض بطریق کفر از آن برفت و در باره تبدیل خوف باطن اعلام فرمود و لقد صدق الله
 رسوله الرؤیا بالحق لتذخرن لکم لیسوا لکم ان شاء الله یومئذ یحلقن منکم و یمسکن
 لکم تخافون و الباقی سیاقی فی المعیار الرابع و از همین وجه است که کثرت دشمنان علی بن ابی
 طالب بهم رسید که صدایید عرب را در غزوات بکشت و خدایان ایشان را و حضور آنها شکست و از
 ابوی که صدیق کسی از عرب تا خوش نامند که بکسی خراش از او نرسید و از خدایان ایشان شرم
 می داشت که مدتی پیشتر آنها نود بود و الیوسفیان مولف الطب شیخ قریشی می گوید که
 و تقسیم او را در دل سید داشت لهذا میوب قریش مانند پس اگر همین وجه دلیل افضلیت اوست
 خلافت حق و حجت ما در افضلیت شاه ولایت درینجا بحدیث پیغمبر است که امی علی توه حق می کنی
 و حجت احوال من که با حق می کشم و همین حق در آیه جبار الحق و در حق اباطل تامل شود و انظار
 آیه هویدا است که او تم علی بن ابیطالب را حق خوانده پس این بافضلیت مثل واقع میان ابیطالب
 و غیر این نمایان است که او تم در اینجا علی بن ابیطالب را نفس نبوی خواند و درینجا جبار الحق می گوید
 و انجاز و عد استخفاف و تمسک آن و تا کن بر ابازالک معان و تریف کفار و اباطل باطل خا
 بدست نبوی و علی ظاهر فرمود و آنرا موسس تقویت اسلام از غرب بنیان نهاد تا عالم را نمود
 هر جا که خدمت دین مبین مهتم باشند و شکست خور اسلام میان پیش مو آمد در اینجا مشکل کشا
 از خوار و سبیل ماسور بودن آسان می فرمود و درین حجت مختصر بر این اثبات افضلیت آن حضرت
 کفایت دارد و قاضی است.

ساختند اگر چه آنها صاحبان قرابت بودند فقال الله تع لا تحزنوا اباءکم و اخوانکم الی قولہ ومن یتولکم منکم فاولئک هم الظالمون یعنی با آبرو و اخوان خود را که کافر باشند دوست بگیرند و هر که با ایشان دوستی دارد پس آنها ظالم اند پس این سخن شریف در این واقعہ اختصار من حدیثی است از سیرت عثمان علیہ السلام مخالف حکم قرآنی سرزده و در مؤطابان منسلک کرده ثانی از قوله صلعم ما کان خلیفکم حیل لا شدید مسترک گویید که حدیث و علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين بر سر خلفاء ثلاثه لیستین اتهام محض و اقتضای فصل است فافهم و در سخن سال ششم غزوه حنین پیش آمد قال الله تع لقد نصرکم الله فی موطن کثیرة و یوم حنین اذا کفبتکم کثرکم فلم یقن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولینکم مدینة یعنی هر آنکه او تعد نصرت شما در مقامات کثیره و روز حنین فرموده و قتیکه عجب و تازش کردید بر کثرت حوقان پس آن عجب برای شما بکار نیامد و زمین بر شما با وجود وسعت تنگ گویید پس شما اگر بختی ابرقی ازین آید و انی هدایه چند تا فوائد قابل فکری باشند اول آنکه او تعد نشانہ در شکایت صحابه نصرت خود را بوجه تناقل بزدلی کردن آنها و غزوات کثیره خصوصاً یوم حنین و ذکر میفرماید اگر او یار و فرار سابقه از سر ایشان معفو بودی و قابل مواخذه نماندی بعرض بیان نیاوردی بلکه ازین مقام بنهرستدک گردیدی که عقود از مخصوص بجان ایشان وارد شده که باز آمده عادت ستمه بنزیت نمیداشتمند و در غزوات بشهادت فائز شدند و منتظرین در ایشان در جهادات جانیانکے مافرمودند پس این خطاب موطن کثیره خاصه باہل تناقل اصحاب بنزیت است و ذکر یوم حنین مخصوصه شالالت بر مهم با ایشان بودن این و تقویہ و دل و درینجا زیاده

ضرورت حضرت آسمانی و تائید رحمانی بوجہ کسرت قوتی و اہمیت لشکر اشعار علی الکفار پیش
 آمد دوم آنکو عجیب کردن بیک کثرت جمیع کتب خود بند کر آورده پس بسیار فہم کہ این
 ہنرش مذموم بودہ حالانکہ اعتماد بیک کثرت مرسوم است و ظاہر سبب ذمہ مال غنیمت
 گرفتن است کہ از کثرت لشکر فتح نصیب بیارن شدنی وید آنچه موجب افتخار تمام
 سے شو و چنانچہ صاحب ^{۱۶۱} «ارباب لدینہ» اہل البیت صلعم ^{۱۶۲} «فتبسم» یعنی و قتل تک
 غنیمۃ المسلمین غدا انشا اللہ تم پہلے سراج عجیب ظاہر شد و مذمومت آن واضح چہ قصد
 جہا و بیعت مال انگفار بودنی سبیل اللہ چونکہ شخص معجب ابو بکر صدیق سے باشند
 و مالہ از سر او بر قدم دیگران بوجہ ستروم و واجب آمد ویاتی بیان ذلک السبب
 فی قسمہ القنائیم پس برائے افتخار تمام معجب اختلاف پیدا کردہ اندکہ قائل اعجاب
 کثرہ ابو بکر است یا حضرت پیغمبر یا صاحب تفسیر سراج منیر فی قولہ اذ اعجبکم کثرتکم
 کفہ قبیل قائلہا ابو بکر و قبیل رسول اللہ و ہذا القول بعید جد آلاہ صلعم کان
 فی احوالہ کلہا متوکلا علی اللہ انتہی یعنی قائل آن ابو بکر اگفتہ شدہ است و رسول اللہ
 را ہم و این قول خیلے بعید است کہ آنحضرت صلعم در جمیع احوال اعتماد بر او تمامی داشت
 و قسطنطینی در سوار ^{۱۶۳} سبب خرم و احتیاط اختیار کردہ آورده عن ابی سعید قال قال رجل
 یوم بخین ان تغلب بیوم من قلہ شق ذلک علی البنی النخوع و ما رواہ الیہی فی الدلائل
 و الحافظ السیوطی فی ^{۱۶۴} الرد المشور یعنی مروی گفتم کہ امر روز غالب نمے شوند کفار بوجہ
 قلت خودشان بیست رسول خدا صلعم این سخن شاق آمد انتہی ازین روایت ^{۱۶۵} آنچه برآمد
 کہ امر تنصیح رجل معجب و اگر بود ما بین پیغمبر و ابو بکر چونکہ حضرت پیغمبر متوکل علی اللہ بود
 و بر اعجاب رجل اور شاق گذشت لہذا آن رجل معجب صدیق نامدار بود نہ آنحضرت

ختمی رسالت و امام هم بخاری در تفسیر این آیه که در آن ذکر است که اکثر آنکه وارث شد
 با مقتضای اعتیاد از دخل علی ابی بکر آنرا حکم گذاشت این فرمود داشت و موافق لسان
 که گن رجل سجد بهین حضرت صدیق عتیق بودند پس علت سجد که صاحب سجد است
 در تفسیر آورده که گفت تلک غلبه المسلمین ابو و صراحت دوم این سجد که آیه که برید بان
 اشارت رفته مستقریب می آید سوم آنکه درین غرور از سر آمد مهاجرین سابقین و
 مؤمنین اولین مسخر خیل رضوانین و بدرین توفی و ادب ارفاش بود قوع آمد حتی که
 ذکرش در قرآن است و این واقعه اربع سیئات و افتخار منکرات و اقلع شتاعات
 و اشنع معاصی مهلکه و اوسع ما تم بالکفر از ایشان سر زده قال الله تعالی و عهدنا لکم ان
 فقل یا رب غضب من الله و ما واه جهنم و بیس المصیر و مخفی مانند کما این آیه که در
 در سوره انفال منضبط کرده اند و ازین وجه گفته اند که در حد کبری آمده است حالا
 اهل الضباط خود تبتی و انستند که آبات سوره انفال و سوره بر ابره که اسم کدام است و
 بهین وجه ما بین هر دو سوره تمیز تا کرده بر سر سوره بر ابره بسم الله نه نوشته اند چنانچه
 تفسیر کرده اند ان الصحابه اختلفوا فی ان سورته الانفال و سورته التوبه سورته
 واحده الام سورته ان الی قوله فلما اظهرا لاختلاف بین الصحابة فی هذا الباب ترکوا
 بینما فرجه تینما علی قول من یقول هما سورته ان و ما اکتوا بسم الله التوبه من التوبه
 بینما تینما علی قول من یقول هما سورته واحده ان التبیان لهما وجه یعنی صحیح
 تمیز سوره انفال و سوره توبه متلف شدند پس در میان آنها کسادگی گذاشتند
 تمیز قول آنانکه گفتند که در سوره است و بسم الله ما بین نه نوشته اند یعنی تلبیه قول
 آنانکه گفتند که هر دو سوره واحد است انتمی پس این آیه نیز آنها را متمیز نشد که

تعلق آن بیداست یا حنین بلکه سیاق آیه که در بقوله تعرووه من یولم یومئذین دیناً
 الی قوله فقد یا برخصیب من الله وما واهجهتم ویتس المصیر وولات واضم وادو
 کف عید حنیم او آخر بر قولی و او یار واروشه است و در سوره که بر امره ذکر حنین آمده پس
 این آیه نیز از آنست چه در عید و رایت از فرات ایما اثر لهم الشیطان ببعض ما کسبوا
 و بقوله قل لکن ینظکم الظالمین فسرهم من الملوک و القتل آمده تا این شدت عید
 کفر مروده فقد یا برخصیب من الله وما واهجهتم ویتس المصیر واهم الرازی
 در تفسیر کسیر در معنی این آیه معترف شده که قوله و من یولم یلیل علی کونہ کبیرة و هو
 عامر لکل نهضیه فتدیرا کنون مفورین حنین را بحال و خط علیه الشیان سے باید
 شناخت اما هم البخاری در باب قول الله تعرووه حنین الایه آورده عن ابی اسحق
 معن ابی ابروسا که حبل من قیس احزما تم عن رسول الله یوه حنین فقال لا کن
 رسول الله لیه فی الزور و فی الصحیحین فی حدیث قتاده قال خرجنا مع النبی
 حنین فلما القینا کانت للمسلمین جولة (قال النوادی جولة انفراداً و جلیفة ذهبوا
 فیها بمل الی ان دوی الشیمان من ابی قنانه فی هذا الخبر) فلیقت عمر فقلت ما بال
 الناس قال امر الله ثم ذهبوا الروایة بذه لفظ البخاری و در دیگر خبر البوقما و ه و بخار
 حنین مذکور است و انهزم المسلمون و انهزمت معهم فاذا بعمر بن الخطاب فی الناس
 فقلت ما شان الناس قال امر الله ثم تراجع الناس الی رسول الله و در شرح
 محمد بن مامنه قوسمی مذکور است و قد سار النبی فی عشرا لاف من المسلمین فتعجب
 ابو بکر من کثرتهم و قال لکن ذنب الیوم لقد هم فانهم موا باجمهم و لم یبق
 مع النبی صلح سوی تسعة نفر علی و العباس و ابن الفضل و ابوسفیان بن

الحارث و نوفل بن الحارث و یحیی بن الحارث و عبد الله بن الزبیر و طبر و معصب
 ابی ابی لهب و در تاریخ خمیس دیار بکری مروی است فی روایة لم یبق معه صلعم اللی
 اربعة ثلثة من بنی هاشم علی و العباس و ابوسفیان بن الحارث و احد من غیرهم و هو
 عبد القدر بن مسعود و علی و العباس یحفظونه صلعم من قبل و جده ابوسفیان بن الحارث
 اخذ لعنان و ابته و عبد القدر بن مسعود یحفظه من الجانب الالیسر الخ و کذا فی علاج
 النبوة ازین مرویات صحیح صحیح و اختیار سیر بالالتفاق ثابت شده که از جنگ عین همه
 سالعین مهاجرین در کوسان رضوانین خصوصاً عمر خطاب بروایة امامهم بخاری
 که یحیی بن محمد بن کس از بنی هاشم با حضرت ختمی رسالت حاضر رکاب سعادت بجا
 ماندند امامهم بخاری و سلم بحال نقت و احتیاط صرف تا ابوسفیان بن الحارث در
 تائین آورده اند نام علی و عشیره درینجای ثبات بر زبان نیاید بند است آنکه شیوخ
 یا سوخ ازینجایز بمانند چه مضائقه دارد که گرنه بیدر روز شپه و غیره فخر آفتاب
 چه گناه بر او ثبوت ثبات قدمی حضرت او قوله تم کنیان مرصوص و حدیث کار غیر
 قرار پس است و در سنه قدیم هوا رب الدنیه من طریق مرسل از الحکم بن عتبه مذکور است
 لم یبق صلعم الا اربعة نفر ثلثة من بنی هاشم و رجل من بنی غیرهم علی و العباس بن
 یزید و ابوسفیان اخذ بالعنان و ابن مسعود من الجانب الالیسر و غیرهم فی الاسلام حسب
 فتح الباری است آورده ما فرانس یوم عین جبل النبی یقول انا النبی الکذیب
 فلم یبق صلعم الا اربعة نفر ثلثة من بنی هاشم و رجل من بنی غیرهم علی و العباس بن
 یزید و ابوسفیان بن الحارث اخذ بالعنان و ابوسفیان و ابوسفیان الالیسر انتهی و
 هر بار فرار اصحاب کبار عدالت شاد رخا ف : زنده یست بخاری بیاد می آید که

انحضرت حتی رسالت فرمود بجهتوا السبع المواعظ قالوا يا رسول الله من

قال للشرك بالله وهو قتل النفس التي حرم الله الا بالحق واكل الربوا وكل مال

اليتيم والتولى الرزق وقذف المحصنات ليس معلوم شكك تولى من الرزق كما سمعتم

ان قرار و پشت داوود بیدان محاربت است مثل شرك بالله هرک سفوفین سے

باشند پس خلفا مثل اشک کی ازان نجات یافته مستحق کرامت و جبار و خلافت منخلعت

انفلیت کرده اند و اما صحیح الدین الایسی در حدیث ثابته بن جابر در تفسیر کبری تحت

آیه مذکوره گفته و لم یبق معه صلوات الله العباس بن عبد المطلب و ابوسفیان بن

الوارث و صنادید المنثور آورده اخرج عبد الرزاق و ابن سعد و احمد و مسلم و النسائی

و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و الحاکم و صحیح و ابن مردویه عن العباس بن عبد المطلب

قال شهدت مع رسول الله صلعم يوم حنين و لقد رايت النبي صلعم و جامعة اللاناء و

ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب فلزمنا رسول الله صلعم فلم يفارقنا فلما اتى

المسلمون و المشركون و اتى المسلمون مدبرين الى قوله فقال رسول الله صلعم يا عباس تاويبا

اصحاب السمر يا اصحاب سورة البقرة الرواية و گفته اند که مراد از اصحاب السمر اهل بیعت

شجره اند و اصحاب سوره البقره اشارت است بآیه و امن الرسول بما انزل اليه من

ربه و المؤمنون كل آمن بالله الآيه و در فتح الباری و در مواهب الدشیه است و

وقع فی شعر العباس بن عبد المطلب ان الذين شجبتوا كانوا عشرة فقط و ذلك لقوله

سألت رسول الله في الحرب تسعة و قد فرمتين فرغته فاقشعوا و عاشرنا لاقى الحمام

بنفسه لما منه في التدریج پس این عدد عشر که در اشعار حضرت عباس است مجموع

روایتی و در ان صراحت است ثابته بن جابر و صابر بن است البتة اعتباری و اردو ایشان

علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب و فضل بن عباس و یوسفیان و نوفل و ربیع بن
 حارث و ابن الزبیر و عتبه و مصعب بن عمیر و ابولهب بن ابی سفیان و معاویه بن ابی سفيان
 بهر نوبت صحابه عشره مبشره و اکابر اصحاب رضوان و اعاظم السابقون الاولون
 و افاضتم خلفاء شدند و ازین مرویات ثابت گردیده که سرچشم مدبرین بوده اند
 خصوصاً در فراق و تکه که از حدیث ابوقحافه که از صحیح بخاری شریف است ظاهر شده
 که در شهر حنین دیده شدند و از روایت انس بن مالک واضح است که همان قوم منبر
 گردید که تعجب بر کثرت خود گفته بودند که راه ابوالشخ و الحاکم و صحابه و این مردود و لیس
 فی مالدر المنثور و یاتی بیانه و سابقاً گذشت که حضرت محمد با بکر بودند قوم پس بنی
 این مردان بنی حاتم مستقامی شود اما اگر هاسیان خلافت نداشتند در کتب سابقه خود
 بغزل نظر کردن از حدیث ابوقحافه که در بخاری شریف نسبت به بنی حاتم است
 و بیایالی روایت فتح الباری که در آن ماثور است قلہ یقی معہ صلعم الا اذ یح
 نفر ثلاثین بنی حاتم و کل من غیره و هو ابو معاویه و بنی حاک افشانند
 بر مرویات علماء سیر و متکلمین که در آنها نام شیوخ ثلاثه زمره ثابتین نیامده است
 اسما و ایشان افزوده مشتهر سائند اعتباری ندارد و کاری نمی کشاید چه مرویات کثیره
 که در آن صرف ذکر ثبات ابوسفیان بن الحارث است که کافی البخاری یا ذکر اصطبار
 ثلاثه یا اربعه ثابتین است منقول این تخلیط و تعلیط متأخرین است و اما علی بن ابی
 طالب که ذکر آنجناب در اخبار بخاری و غیره نیامده محتاج اعتدال ایشان در ثابتین
 صابرین نمی باشد چه قرآن بر بنیان مرصوص بودنش در مقام بیجا و بقوله تع
 والصابرون فی الباساء والضراء و حین الباس یرأے اوشهد و تصدیق حضرت

پیشتر بقوله که از تغییر فرار بر ائمه مومنین و حدیث این معیار است لقد عانتنا لئلا تصحاب
 صحفی غیر مکان و ما ذکر علی الاخیر کافی الصواعق المحرقة بر اقامت و دور هر صفت
 زیاده لطاعت این بزرگوار بود چه عموم مومنین است و لایستجاب بقوله تعالی نوح ابنا ربنا و ابنا ربکم
 و لنا آت و لنا ربکم و الفناء و الفسک نفس نبی اکرم است و جایگزین وجود و وجود حضرت
 مقدس نبوی بوده باشد نفس و عزت و کبریا می شود و فافهم پس ازین همه معنی آیه
 وافی هدایه قاتل التذکیر علی رسولہ و علی المومنین که درین واقعہ آمده این است
 که در تبوک چونکه اهل اسلام بدو فقه شده بودند و در یکے ثابتن که در حق ایشان نازل شد
 یکره صرنا المومنون الذین آمنوا بالقرآن و اولی الامر علی امرنا معکم مذکور
 حتی ایستاد و نوادیکرے مدبرین که در حق آنها ایلا آنگه گوید یا ایها الذین آمنوا نازل
 شده لقد نصرکم اللہ فی مواطن کثیرة الی قوله ثم ولینم مدبرین پس او تم نزول سکینه
 خود بر ثابتن نازل کرده است و آنها را بلفظ المومنین یاد فرمود که ایشان بوجه فرار
 مرد کثیر بر قلت خود و کثرت کفار مخالف الجنان گردیدند و چونکه اینها معتقد سکینه او تم
 شدند و اگر این نزول بر سفورین آمدی بجای علی المومنین میفرمود قاتل التذکیر
 سکینه علی المدبرین بلا ذکر رسولہ و المومنین فافهم و تذکره حیرت می بر باید که صاف
 از الة الحقا و فرار عمر از جنگ تبوک فرموده که عمر منتظر الخلافه بود لهذا اگر سخت تا قتل نشود
 به خلافه برسد پس این منتظر الخلافه بار دیگر به خیب درین غزوه چنان نعمت اختیار کرده و منتظر
 است وقت آنکه از دو جان خالی نیوت یا آنکه حضرت پیغمبر آورد پس درین تقدیر
 آنکه آنحضرت را منتظر الخلافه نگردانند و بر ویانکه خود بدولت عمر لقا حقه غنائم
 بیهوده است و ترجیح و اولی الامر باطلوسان و گویانند که بر ما روان عم رسول مهاجرین

والنصار و ان وودان از لوازمی نبیریت مثل کوساله ای که بقدر کثرت کاهوش آید
 شدت سنانا مانزول سیکه روایت سعید بن جبیر که گفت و یومئذ سی الفیضه الانصار
 موئین قال ثم انزل الله کینه علی رسولہ و علی المؤمنین کما فی اللہ المشرورین ابن
 ابن حاتم مخصوص تصیب الفضا شد و اعروضا فتح عینی بنصرت الہی کما قال لقد نصرکم
 اللہ فی مواعین کثیره و یوم حنین و بدست حق پرست رسالت پی نابی که شامیت الوجود
 فرودہ خاک و چشم و دہن کفار انداخت و بیماقب معاشر انصار بقتال کفار تصیب
 انصار گشت کما خرج ابو الشیح و الحاکم و صحروان مروی عن انس قال لما اجتمع
 یوم حنین اهل مکہ و اهل مدینہ اجتمع کثیرم فقال القوم الیوم و انتہ لقاتل قلنا اللہ
 و انتہ القتال و لو امد یرین قناب رسول اللہ انصار فی الیوم الیک و انتہ عینا منکر
 رؤسہم ثم قالوا حتی فتح اللہ انتہی ہذا الیض فی اللہ المشرور یعنی وقتیکہ روز حنین اہل مکہ
 و مدینہ جمع شدند ایشان بر کثرت خودشان تا از گردند قومی گفتند کہ امروز قسم بخدا
 قتال خواهیم نمود پس بہر گاہ ملتی گردیدند و قتال باشد اورسید باز پس شدند پس
 رسول خدا انصار را بہر جنگ طلبید ایشان گفتند کہ قسم بخدا ما آییم بخیرت تو پس
 سرانگے خودشان را برگردانند طرف آنحضرت صلعم و مقاتلت فرودند آنکہ خدا بقتال
 فتح و ادانتہی بہر نوع ہما جہون سابقون و رضوانیون اولون الایمان ان اللہ انزل
 ازین کشاکش مبارکت منسوب و محفوظ ماندہ الحال نتیجہ اعجاز کرم کہ در صدر
 دین فہمہ عین شارت رفتہ اشح بخاری می باید دید و من شاید تشبہ ان النورین
 و لکن چندین روایت اخبار فرمودہ است از انجا سید انصا گفتند یقینا اللہ
 رسول اللہ صلعم اعلیٰ قریشا و تیرکنا و بیوفا القدرین و ما عرفہ قال ان اللہ صلعم

فان اعطى رجالا حديثى عهد بكفرنا اللهم اما ترضون ان يذهب الناس بالاموال
 وقد هبون بالنبي الى رسلكم الى قوله سجدون اشرة شديدة قاصبة واصلحت تلقوا الله
 ورسول الله على الخوض الموعودى فدا بغيره رسول الله انما كقرش راعطاميفر ما يد و
 مارا سيكذارو حالانكه سيوف ما يان خو نهاكس آنها مى چكاند پس رسول خدا صلعم فرمود
 براى كنه من عطا كردم مردمى براى كه حديث العهد بكفرى باشند تا ليفتالوب آنها ميتامم
 ايا شماراضى منى شويكده قرشش با موال بروند و شما يان همراه منى بساكن خود برويد
 تا آنكه فرمود قريباست كه شما يابايد خود مطلبى و نفس پرورى شديد بوجبه كه با مور
 دنيا مروان اختصاص براى خود با بكتويد يگران نرسانند پس شما صبر نمايد تا آنكه
 بخدا و رسول و ملاقات سازيد پرايمه من بر حوض كوثر خواهم بود الخ از اين حديث
 پس اين قدمت درك شد كه در اسلام جهادات بالنفسهم و مقاتلات بسيد قوم بر نسبت
 صحابه راشدين كالمين عادلين از قيده الضار بظهور آمده و اينكه قرشش تا اين زمان تا آنكه
 عهد بكفر بودند و رسول خدا صلعم بوجه تاليفتالوب آنها مال عتايهم عطا فرمود و اما از
 لفظ قرشش واضح شد كه مر لوانان عامه قرشش از مهاجرين و مطلقا رسد باشند يا محقر
 معاشر مطلقا راند مگر از حديث ثانياى حل اين ابهام خواهد شد و اينكه مردمان و مال
 دنيا خود مطلبى خواهند فرمود و معاشر الضار به محرم خواهند داشت و اين فائده البته
 ميرزين است باعتبار امور واقعيه چه آنحضرت صلعم الضار را از انبائى خبر داده بود و
 همان پيش آمد آنچه خبر صادق بايشان اخبار فرمود و همچنين خبر و وصيت آنحضرت صلعم
 بجهت بپا اخبار و در او آخر زمان رحلت وارد شده است كما فى الواهب اللدنيه
 و راجح النبوة وغيره و استيثار مهاجرين در سقيفة بنى ساعده و محرم داشتن